

SAD

بر دوشوع است!

دکتر فریدون سیامک نژاد

نمی‌دانم چرا مدیر مسئول مجله پایش را توی یک کفش کرده بود (شاید به این خاطر که لنگه کفش بنده خدا را دزدیده‌اند) که همه اعضای تحریریه باید به مناسبت چاپ یکصدمین شماره «رازی» مطلبی داشته باشند که با عدد «صد» شروع شود. اساتید ادبیات فارسی را عقیده بر این است که احتمالاً این پافشاری و اصرار به این خاطر بوده که اوشان، یعنی مدیر مسئول محترم مجله رازی، نامشان با حرف «ص» شروع می‌شود که اینقدر به عدد «صد» عنایت دارند. ولی روانشناسان اعتقاد دارند که تواضع بیش از حد مدیر مسئول محترم باعث شده که ایشان به قدر یک «ر» ناقابل تخفیف داده و مناسبت شماره ویژه را «صد» قرار داده‌اند و نه «صدر»!!

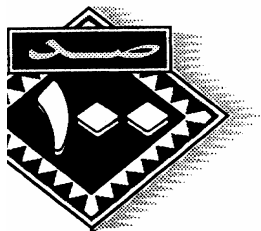
این احتمال هم وجود دارد که چاپ ویژه‌نامه‌ای بمناسبت «صدمین» شماره یک مجله، به این خاطر است که مجله‌ای توانسته بدون دود کردن حتی دانه‌ای اسپند «صد» شماره مجله منتشر کند و چشم زخمی به او وارد نشده باشد.



از این مسأله که بگذریم، باید بگوئیم که اصولاً این کلمه (SAD) بر دو نوع است. یکی آنکه با حرف «س» شروع می‌شود و آن عبارتست از دیوار عظیمی که جلوی رودخانه می‌بندند تا آب پشت آن جمع شود تا لابد بتوان در آن بخوبی و راحتی شنا کرد. البته کسانی هم هستند که با اینکه «شنا» بلدند، ولی متأسفانه آب نمی‌بینند تا شنا کنند. اخیراً دیده شده که بعضی‌ها آب پشت سد را گل آلود می‌کنند تا شاید بتوان از آن ماهی گرفت. خلاصه واضح و مبرهن است که سد چیز خوبی است، به شرطی که فقط برای چند روزی پشت آنرا آب ببندند، و بعد برای جلوگیری از خراب شدنش، مجبور شوند آب آنرا خالی کنند!

و اما نوع دوم آن با حرف «ص» شروع می‌شود (با نام فامیل مدیر مسئول مجله اشتباه نشود!) که خیلی‌ها دوست دارند این اندازه عمر کنند (بلکه هم بیشتر!)، ولی بندگان خدا چه خوش خیالند. زیرا با این هوای آلوده و ترافیک سرسام آور خیابانها و..... نصف آنرا هم که عمر کنند، باید کلاهشان را بالا بیندازند (بشرطی که وسط راه کسی کلاهشان را بر ندارد! یا روی هوا نزنند!). خلاصه نوع اخیر کلمه فوق الذکر باعث شد که همه نویسندگان مجله رازی بنا به دستور مدیر مسئول که بدجوری از چاپ شدن «صد» شماره مجله به وجد آمده بود و در واقع در پوستش نمی‌گنجید! بسیج شوند که خواسته وی را اجابت کنند. ایشان هم در آن جلسه کذایی دائماً سینه صاف می‌کردند و به تعریف و تمجید چاپ شدن «صد» شماره مجله و اینکه «من آنم که رستم بود پهلوان!!» داد سخن می‌دادند و همه دست اندرکاران مجله را به اطاعت از دستور خودشان وادار می‌ساختند (البته آن موقع هنوز «جامعه مدنی» شروع نشده بود، و گرنه ایشان خوب می‌دانند که در چنین جامعه‌ای از این حرفها نداریم). بنده هم که آنقدر ترسو هستم که با وجود تهرانی بودن، دوستان فکر می‌کنند «اهل کاشان» می‌باشم!! وقتی خط و نشان کشیدن مدیر مسئول مجله را دیدم در عین حال که بقول خواجه شیراز «چون بید بر سر پیمان خویش می‌لرزیدم»، در کله‌ام نقشه نوشتن همین مطالبی را می‌کشیدم که مقدماتش را تا کنون خوانده‌اید.

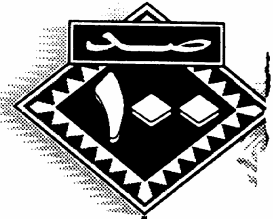
ولی از این مقدمه که بگذریم، می‌رسیم به اصل مطلب که برای صدمین شماره مجله چه مؤخره‌ای بنویسم. البته چون بنده گاهی اوقات طنز هم می‌نویسم (لابد از جدی نوشتن خیری ندیده‌ام که فکر می‌کنم شاید برای طنزهایم کسی تره خرد کند!) ابتدا به کله‌ام زد که صد تا از طنزهایم را که تا کنون در نشریات گل آقا چاپ



شده است، تجدید چاپ کنم. ولی بعداً فکر کردم که این مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. به این دلیل که در دوره‌ای که یک مثقال کاغذ حکم کیمیا را دارد، و کیمیاگر نه شیمیست و داروساز که کاغذ فروش است و کاغذبان! بنده مجاز نیستم هفتاد من آنرا به این امر غیر انتفاعی اختصاص دهم، از خیرش گذشتم. بعداً به این فکر افتادم که ده تا مطلب طنز را تجدید چاپ کنم و آنها را در ده ضرب کنم تا عدد «صد» حاصل شود. به این ترتیب هم تکلیفم را نسبت به مجله ادا کرده‌ام و هم از زیر چشم غره‌های مدیر مسئول دل شده «صد» جا خالی داده‌ام. ولی ارزیابی‌های بعدی حاصلش این بود که آنهم اگر هفتاد من نشود، سی و پنج کیلو که حتماً می‌شود، که باز هم خوبیت ندارد!

ولی حالا که از مقاله نوشتن کارمان به ضرب و تقسیم کشیده بدنیست پنج تا از مطالب طنز را تجدید چاپ کنم و از خوانندگان محترم بخواهم تا خودشان آنرا ضربدر عدد بیست کنند، تا حاصلش همان عدد «صد» مورد نظر مدیر مسئول نشریه باشد. اما درست که فکر کردم، دیدم اجرای دستورات مدیر مسئول مجله نباید باعث اسراف کاغذ شود. گیرم اوشان حواسش نیست، بنده که سرم توی حساب و کتاب است، نباید در این امر گرایش به تسامح و تساهل پیداکنم! به این ترتیب از خیر این راه حل هم گذشتم. اینگونه بود که تصمیم گرفتم یکی از مطالب طنز را که با کمک همکارم در مجله گل آقا نوشته بودم انتخاب کنم تا هم دستورات اوشان، یعنی مدیر مسئول یکدنده را اجرا کرده باشم و هم وادارش نمایم خودش این مطلب را در «صد» ضرب کند تا به مقصودش برسد.

حالا این شما و این هم مطلبی که قولش را داده بودم. البته این را هم یادآوری کنم که این مطلب «طنز» برمی‌گردد به مصاحبه‌ای که این حقیر پیرامون مصرف بی‌رویه دارو با روزنامه جمهوری اسلامی داشته‌ام. این مصاحبه و مطالبی که در آن عنوان کرده بودم، خودم و همکار طنز پرداز دیگرم را وادار ساخت که تکه‌هایی را به «طنز» پیرامون مطالب گفته شده در آن مصاحبه نوشته و در هفته نامه گل آقا چاپ کنیم. شما که مطلب ذیل را می‌خوانید، بدانید و آگاه باشید که مطالبی که با حروف معمولی نوشته شده و با علامت «■» مشخص شده‌اند، گفته‌های اینجانب در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی است. جمله‌هایی هم که با حروف سیاه نوشته شده و با علامت «-» علامت گذاری گردیده، «طنز» و در واقع تک مضراب‌هایی است که بر آن گفته‌های جدی نگاشته شده است.



این را هم یادآوری کنم که برای جلوگیری از هر گونه شایعه پراکنی و جو سازی و متهم شدن به مسائلی که به بنده نمی چسبند (مدیر مسئول را با این همه اصرارش بر ویژه نامه صدمین شماره مجله، نمی دانم!)، همین مطلب چاپ شده در گل آقا را کلیشه می کنم تا کسی در این گیر و دار چشم زخمی به بنده وارد نسازد! ... و حالا این شما و آنهم کلیشه مطلبی یک صفحه ای، که نزدیک به سه صفحه برایش مقدمه نوشته ام. تعجب نکنید! مطلب را بخوانید:



...دکتر فریدون سیامک نژاد (داروساز)

(در مصاحبه با جمهوری اسلامی)

■ ما متأسفانه تا به حال، کار فرهنگی نکرده ایم.
— با این وجود، در کار فرهنگی موفق تر بوده ایم. ■
کلر دارو رسالی!
■ در کشور ما، در مقایسه با اکثر کشورهای قیمت دارو خیلی پایین است.
— ولی نظر حکیم دلمر خسرو، چیز دیگری است!
■ ما اگر بتوانیم، قیمت دارو را واقعی می کنیم!
— واقعا؟
■ اگر مریض احتیاج به ۱۰ عدد از یک نوع قرص را دارد...
— بهتر است یه ششم بخورد!
■ آیا می دانید میکروبها در مقابل دارو مقاوم می شوند؟
— حجب! پس کمبود دارو، همین بی حکمت هم نیست!
■ یک پزشک با سواد، بهتر از ۵ پزشک کم سواد خواهد بود.
— از نظر آمار سواد پزشکان که برعکس، پنج بهتر از یکی است!
■ البته ما یک مشکل دیگری هم داریم که در اثر افزایش تعداد دانشجویان پزشکی، به وجود آمده.
— تکران بیشه، می روند مسافرتی، مشکل دیگری را در جای دیگری حل می کنند!
■ دکترهای داروساز در داروخانه، باید بیمارانی را که تقاضای داروی بدون نسخه دارند، آگاه نمایند.
— یعنی بهشان بگویند: «بدرجان! دارو لازم داری، لوی داروخانه چه کار می کنی!»
■ در کشور ما، قیمت دارو پایین است.
— در منطقه خودم دکتر دلمر خسرو، چه طور؟!
■ اگر یک مریض احتیاج به ۱۰ قرص داشته باشد، پزشک برایش ۲۰ قرص تجویز می کند.
— پس بیخود نیست که داروخانهها هم معمولاً نصف قرصهای نسخه را بیشتر به بیمار نمی دهند!
«دریاض!» + «حکیم باشی»

■ در ارتباط با مصرف بی رویه دارو، دو جنبه را باید در نظر گرفت.
— حالا اگر کسی جنبه نداشت چی؟!
■ همان طور که می دانید، در کشور ما مراجعه کننده به داروخانه برای گرفتن داروی بدون نسخه پزشک، زیاد است.
— چه کار کنند؟ مرض دارند!
■ در همه سالک، بخشی از داروها در سوپر مارکتها به فروش می رسد.
— این جوری که دارد پیش می رود، به زودی در بعضی از کشورها هم، بخشی از کالاها از جمله سیوه و ترهه در داروخانهها به فروش می رسد!
■ بیمار به داروخانه می آید و توقع دارد بدون نسخه، هر نوع دارویی را بگیرد.
— یعنی تجربه به او نشان داده این جوری بهتر نتیجه می دهد تا این که با نسخه، هیچ دارویی را بگیرد!
■ ما یکی از جنبه های هشدار دهنده و تبلیغاتی و کار فرهنگی مان این است که روی پزشکان، کار فرهنگی انجام دهیم.
— تکند این مقدمات تأسیس وزارت فرهنگ و امور پزشکی، باشد!